یادبود

«ارنستو لاکلائو» فیلسوف آرژانتینی در سن ۷۸سالگی درگذشت

# فیلسوف دموکراسی رادیکال

سهند ستاری

ارنستو لاکلائو (۲۰۱۴-۱۹۳۵)، فیلسوف قدرت‌ساز مطالعات مارکسیستی و پوپولیستی به‌عنوان یک مقوله سیاسی و جنبش اجتماعی بود. لاکلائو در جوانی جذب تروتسکیسم آرژانتین شد و از استالینیسم فاصله گرفت.

بعد از تحصیل در بوئنوس‌آیرس در اوایل دهه ۷۰ به بریتانیا مهاجرت کرد: نخست به دانشگاه اسکس رفت و در آنجا مشغول مطالعه و تحقیق شد و سپس «مرکز مطالعات نظری» را تأسیس کرد. در همین دوران به لقب «مکتب وایتگی» اقتصاددان‌های سیاسی آمریکای‌لاتین همچون فرناندو انریکه کاردوسو، اندیشه انتقادی خود را به‌عنوان یک نظریه‌پرداز سیاسی ثبت کرد. کار لاکلائو را می‌توان در زمینه آثار مارکسیستی، نوعی نظریه‌پردازِ ناب تلقی کرد. او کوشید منطق تشکیل‌دهنده کنش‌های سیاسی را نمایان کند.

در سال ۱۹۸۵ کتاب «هژمونی و استراتژی سوسیالیستی» را همراه با شانتال موفه منتشر کرد. ۱۵ سال بعد، لاکلائو و موفه، مقدمه‌ای بر چاپ جدید آن نوشتند. آنها بر فاصله سیاسی بین چاپ‌های مختلف تأکید داشتند. در اواسط دهه ۱۹۸۰ با وجود آنکه مارکسیست به‌معنای کلاسیک باقی ماند، لاکلائو به‌تدریج به حاشیه می‌آید و سپس به مدیریت می‌آید. این کتاب هنوز به فارسی ترجمه نشده است با این حال، سال گذشته در کتاب «امارهٔ سیاست» فصل پایانی این کتاب با عنوان «عقل پوپولیستی: ملاحظات پایانی» با ترجمه جواد گنجی به فارسی منتشر شد.

اما به دنبال نقدی که اسلاوی ژیژک بر کتاب «عقل پوپولیستی» وارد کرد، گفت‌وگویی میان این دو نظریه‌پرداز بزرگ در گرفت. چیزی که نشان از آمکانشدن گسست میان نظریه‌پردازان چپ است. پس از آنکه ژیژک نقدی بر این کتاب نوشت و لاکلائو را به تناقض‌گویی متهم کرد و تئوری «تولید مردم» او را شکست‌خورده دانست، لاکلائو در پاسخی تند، ژیژک را به همان نقدهایی برگرداند که در کتاب خود به آنها اشاره کرده بود.

اما همانطور که از ژیژک انتظار می‌رفت، دوباره تندترین نقدها را بر لاکلائو وارد کرد تا موکدا نشان دهد باید همه بدیل‌های مارکسیستی تکلیف خود را با مارکسیسم ارتدوکس روشن کنند. مناظره کتبی میان آنها در کتابی با عنوان «در ستایش پوپولیسم» منتشر شد که در سال ۱۳۸۸ با ترجمه محمد ایمزدی و عباس آرطین‌پیما از سوی انتشارات رخ‌داد نو به بازار آمد. در این کتاب نظریه تولید مردم و به طور کلی تئوری پوپولیسم لاکلائو نقد و بررسی شده است.

«دیکانستراکشن و پراگماتیسم» جزو اولین کتاب‌هایی بود که به‌طور جدی خوانده فارسی‌زبان را با ارنستو لاکلائو آشنا کرد؛ مجموعه مقالاتی از ژاک دریدا، ریچارد رورتی، سایمون کریچلی و ارنستو لاکلائو که در سال ۱۳۸۵ با ترجمه شیوا رویگریان و ویرایشگری صالح نجفی منتشر شد. در این کتاب، لاکلائو مقاله‌ای تحت عنوان «ایسازی، عمل گرایی، هژمونی» دارد که در آن دلایل دریدا را برای نقد او بر اینکه «هژمونی، مقوله‌ای محوری برای نظریه‌پردازی راجع به سیاست است»، روشن می‌کند. و از این، مقاله از طریق بحثی درباره وایسازی و عمل گرایی می‌کوشد نشان دهد چگونه رادیکال‌شدن هر دو رهیافت، در نقطه‌ای در روند استدلال هر یک، در آن رأی است که هر دو مکتب در چارچوب مولزیمی بسیار نزدیک به آنچه او نوعی منطق هژمونی می‌نامد، تداوم یابند.

لاکلائو همراه با اسلاوی ژیژک و جودیت باتلر در سال ۲۰۰۸ کتاب «حدوث: هژمونی و کلیت» را منتشر کردند. همچنین کتاب آخر او نیز در سی ۲۰۱۴ با عنوان «بنیادهای بلاغی جامعه» (the rhetorical foundations of society) منتشر می‌شود. در مارس امسال، لاکلائو برای رونمایی از این کتاب و ارایه مقاله‌ای درباره او به سفارت آرژانتین در لندن دعوت شد. در زمان شام، لاکلائو که با همان روحیه انقلابی و بالای خود در جمع حضور داشت با تأکید برکسانی که در جنبش پارتیزانی ایتالیا شرکت داشتند، با دیگر میهمانان شروع به خواندن سرودهای انقلابی کرد. خاطره سیاسی خوبی که همه میهمانان آن شب، آن را گرامی خواهد داشت.

لاکلائو در سال‌های اخیر به دوبت مجلس شورای ملی آرژانتین به‌عنوان منتقد برجسته و سفیر سایر برای کشور خود فعالیت می‌کرد. او نه‌تنها در آمریکای‌لاتین بلکه در جهان دانشگاهی نیز نظریه‌پردازی برجسته بود و کرسی‌های مهمی در دانشگاه‌های اروپا و آمریکا به‌دست آورد. در سال ۲۰۰۳ از دانشگاه اسکس بازنشسته شد اما تا آخرین روز، در مرکزی که تأسیس کرده بود به کار خود ادامه داد. آخرین سفر او به اسپانیا بود برای ایراد سخنرانی در شهر سیویل. همان جا بود که به‌واسطه حمله قلبی از دنیا رفت.

قابل توجه به «مبارزه برای دموکراسی رادیکال» است. کتاب «هژمونی و استراتژی سوسیالیستی» از جمله آثار لاکلائو است که سال گذشته توسط نشر ثالث به ترجمه محمد رضایی منتشر شد.

لاکلائو در دهه ۷۰ مقاله نوآوری درباره پوپولیسم منتشر کرد که بعدها در سال ۲۰۰۵ در کتاب «عقل پوپولیستی» شرح و بسط یافت. اثری که در آن کوشید انگیزه‌های فراگیر دموکراتیک و ضد امپریالیستی آمریکای لاتین را در پی پیروزی هوگو چاوز در انتخابات و نیز حضور چاوز در جبهه‌های ۱۲ کشور آمریکای‌لاتین شرح دهد.

بر اساس «دموکراسی رادیکال»، لاکلائو، سیاست آنتاغانی و دموکراسی نمایندگی طرد نمی‌شود بلکه خود از طریق ترسیم توده شهروندان در زیست سیاسی تعریف می‌کند. این کتاب علاوه بر اینکه مدخل مهمی برای ورود به آرای لاکلائو است، تمایز تفکر رادیکال لاکلائو را با متفکرانی چون اسلاوی ژیژک، زاک رانسیر و آنتونیو نگری مشخص می‌کند.

سیاست مورد‌نظر لاکلائو که ماحصل فرآیند تبدیل عقل پوپولیستی به عقلی سیاسی است، در برابر تقلیل سیاست به یک کنش منسجم به دو از تنش و همچنین تحویل و تغییر سیاست به مدیریت می‌ایستد. این کتاب هنوز به فارسی ترجمه نشده است با این حال، سال گذشته در کتاب «امارهٔ سیاست» فصل پایانی این کتاب با عنوان «عقل پوپولیستی: ملاحظات پایانی» با ترجمه جواد گنجی به فارسی منتشر شد.

اما به دنبال نقدی که اسلاوی ژیژک بر کتاب «عقل پوپولیستی» وارد کرد، گفت‌وگویی میان این دو نظریه‌پرداز بزرگ چپ در گرفت. چیزی که نشان از آمکانشدن گسست میان نظریه‌پردازان چپ است. پس از آنکه ژیژک نقدی بر این کتاب نوشت و لاکلائو را به تناقض‌گویی متهم کرد و تئوری «تولید مردم» او را شکست‌خورده دانست، لاکلائو در پاسخی تند، ژیژک را به همان نقدهایی برگرداند که در کتاب خود به آنها اشاره کرده بود.

اما همانطور که از ژیژک انتظار می‌رفت، دوباره تندترین نقدها را بر لاکلائو وارد کرد تا موکدا نشان دهد باید همه بدیل‌های مارکسیستی تکلیف خود را با مارکسیسم ارتدوکس روشن کنند. مناظره کتبی میان آنها در کتابی با عنوان «در ستایش پوپولیسم» منتشر شد که در سال ۱۳۸۸ با ترجمه محمد ایمزدی و عباس آرطین‌پیما از سوی انتشارات رخ‌داد نو به بازار آمد. در این کتاب نظریه تولید مردم و به طور کلی تئوری پوپولیسم لاکلائو نقد و بررسی شده است.

«دیکانستراکشن و پراگماتیسم» جزو اولین کتاب‌هایی بود که به‌طور جدی خوانده فارسی‌زبان را با ارنستو لاکلائو آشنا کرد؛ مجموعه مقالاتی از ژاک دریدا، ریچارد رورتی، سایمون کریچلی و ارنستو لاکلائو که در سال ۱۳۸۵ با ترجمه شیوا رویگریان و ویرایشگری صالح نجفی منتشر شد. در این کتاب، لاکلائو مقاله‌ای تحت عنوان «ایسازی، عمل گرایی، هژمونی» دارد که در آن دلایل دریدا برای نقد او بر اینکه «هژمونی، مقوله‌ای محوری برای نظریه‌پردازی راجع به سیاست است»، روشن می‌کند. و از این، مقاله از طریق بحثی درباره وایسازی و عمل گرایی می‌کوشد نشان دهد چگونه رادیکال‌شدن هر دو رهیافت، در نقطه‌ای در روند استدلال هر یک، در آن رأی است که هر دو مکتب در چارچوب مولزیمی بسیار نزدیک به آنچه او نوعی منطق هژمونی می‌نامد، تداوم یابند.

لاکلائو همراه با اسلاوی ژیژک و جودیت باتلر در سال ۲۰۰۸ کتاب «حدوث: هژمونی و کلیت» را منتشر کردند. همچنین کتاب آخر او نیز در سی ۲۰۱۴ با عنوان «بنیادهای بلاغی جامعه» (the rhetorical foundations of society) منتشر می‌شود. در مارس امسال، لاکلائو برای رونمایی از این کتاب و ارایه مقاله‌ای درباره او به سفارت آرژانتین در لندن دعوت شد. در زمان شام، لاکلائو که با همان روحیه انقلابی و بالای خود در جمع حضور داشت با تأکید برکسانی که در جنبش پارتیزانی ایتالیا شرکت داشتند، با دیگر میهمانان شروع به خواندن سرودهای انقلابی کرد. خاطره سیاسی خوبی که همه میهمانان آن شب، آن را گرامی خواهد داشت.

لاکلائو در سال‌های اخیر به دوبت مجلس شورای ملی آرژانتین به‌عنوان منتقد برجسته و سفیر سایر برای کشور خود فعالیت می‌کرد. او نه‌تنها در آمریکای‌لاتین بلکه در جهان دانشگاهی نیز نظریه‌پردازی برجسته بود و کرسی‌های مهمی در دانشگاه‌های اروپا و آمریکا به‌دست آورد. در سال ۲۰۰۳ از دانشگاه اسکس بازنشسته شد اما تا آخرین روز، در مرکزی که تأسیس کرده بود به کار خود ادامه داد. آخرین سفر او به اسپانیا بود برای ایراد سخنرانی در شهر سیویل. همان جا بود که به‌واسطه حمله قلبی از دنیا رفت.

نگاهی به مفهوم «پوپولیسم» در اندیشه «ارنستو لاکلائو»

# ظهور مردم

علی سالم

لاکلائو مدنظر دارد نوعی مفصل‌بندی خنثی است؛ نوعی دال تهی که به صورت زنجیره‌ای از مطالبات دموکراتیک هموار و برابرخدشده بر محور یک تخاصم میان «ما» (مردم) و «آنها (صاحبان قدرت) ادامه می‌یابد و سوژه‌های سیاسی جدیدی را برای مبارزه همگانی، تولید می‌کند. همه مفصل‌بندی‌ها با این‌که ناتمامی که صورت‌بندی هژمونیک در مقام تمامیتی جدید، بیرامون آن بازسازی می‌شود نقش محوری‌اش را از هیچ منطقی نمی‌گیرد که بیش‌تر در وضعیت قبلی فعال بوده است و با ظهور مردم اجری سراسر نو به وجود می‌آید. در پروژه لاکلائو دموکراسی نیز معنای جدید می‌یابد. سیاست و دموکراسی مردمی مورد‌نظر لاکلائو، بر خلاف مارکسیسم کلاسیک، در برابر تقلیل سیاست به یک کل منسجم برای از تنش مقاومت می‌کند و او سیاست را به‌عنوان حوزه‌ای نه کاملاً تحت سلطه عقل محاسبه‌گر یا عرصه‌ای صرفاً برای مبارزه طبقاتی بلکه عرصه‌ای برای دلالت‌های تهی می‌بیند که می‌شود آنها را با محتواهای دیگری پر کرد و از این رهگذر هویت‌های جاافتاده‌ای را وارد عرصه پیکار سیاسی کرد. جذابیت پوپولیسم در ایجاد گسست و در توفانی‌اش در به چالش‌کشیدن ساختار سیاسی موجود به نام آن چیزی است که قاعدتاً باید خود آن را نمایندگی کند؛ این امر در چارچوب جهان مدرن چیزی نیست جز مردم. انگونه که برخی منتقدان لاکلائو می‌گفتند این در ک از سیاست به معنای نفی مبارزه طبقاتی نیست بلکه به نیستند. گسست از اجتماع عرضه می‌کنند.

لاکلائو مدنظر دارد نوعی مفصل‌بندی خنثی است؛ نوعی دال تهی که به صورت زنجیره‌ای از مطالبات دموکراتیک هموار و برابرخدشده بر محور یک تخاصم میان «ما» (مردم) و «آنها (صاحبان قدرت) ادامه می‌یابد و سوژه‌های سیاسی جدیدی را برای مبارزه همگانی، تولید می‌کند. همه مفصل‌بندی‌ها با این‌که ناتمامی که صورت‌بندی هژمونیک در مقام تمامیتی جدید، بیرامون آن بازسازی می‌شود نقش محوری‌اش را از هیچ منطقی نمی‌گیرد که بیش‌تر در وضعیت قبلی فعال بوده است و با ظهور مردم اجری سراسر نو به وجود می‌آید. در پروژه لاکلائو دموکراسی نیز معنای جدید می‌یابد. سیاست و دموکراسی مردمی مورد‌نظر لاکلائو، بر خلاف مارکسیسم کلاسیک، در برابر تقلیل سیاست به یک کل منسجم برای از تنش مقاومت می‌کند و او سیاست را به‌عنوان حوزه‌ای نه کاملاً تحت سلطه عقل محاسبه‌گر یا عرصه‌ای صرفاً برای مبارزه طبقاتی بلکه عرصه‌ای برای دلالت‌های تهی می‌بیند که می‌شود آنها را با محتواهای دیگری پر کرد و از این رهگذر هویت‌های جاافتاده‌ای را وارد عرصه پیکار سیاسی کرد. جذابیت پوپولیسم در ایجاد گسست و در توفانی‌اش در به چالش‌کشیدن ساختار سیاسی موجود به نام آن چیزی است که قاعدتاً باید خود آن را نمایندگی کند؛ این امر در چارچوب جهان مدرن چیزی نیست جز مردم.

> دموکراسی رادیکال نه یک نظام سیاسی بلکه گسترش زنجیره هموارزی است فراتر از مرزهایی که یک نظام سیاسی مشخص تعریف کرده. شما می‌توانید دموکراسی را به این معنا از طریق هموارزی‌ها رادیکال کنید ولی این درست مردمی است که هویت مردمی از طریق زنجیره هموارزی ساخته می‌شود

سیاست مورد‌نظر لاکلائو که ماحصل فرآیند تبدیل عقل پوپولیستی به عقلی سیاسی است، در برابر تقلیل سیاست به یک کل منسجم برای از تنش مقاومت می‌کند و او سیاست را به‌عنوان حوزه‌ای نه کاملاً تحت سلطه عقل محاسبه‌گر یا عرصه‌ای صرفاً برای مبارزه طبقاتی بلکه عرصه‌ای برای دلالت‌های تهی می‌بیند که می‌شود آنها را با محتواهای دیگری پر کرد و از این رهگذر هویت‌های جاافتاده‌ای را وارد عرصه پیکار سیاسی کرد. جذابیت پوپولیسم در ایجاد گسست و در توفانی‌اش در به چالش‌کشیدن ساختار سیاسی موجود به نام آن چیزی است که قاعدتاً باید خود آن را نمایندگی کند؛ این امر در چارچوب جهان مدرن چیزی نیست جز مردم.

**شما در یکی از مشهورترین کتاب‌هایتان «هژمونی و استراتژی سوسیالیستی» که به همراه شانتال موفه نوشته‌اید، تلاش کرده‌اید هم نظریه مارکسیستی و هم تفکر لیبرال‌دموکراتیک را واسازی کنید تا هر دو را به‌گونه‌ای از نو تفسیر کنید که بتوانند به فهم جامع‌تری از سیاست معاصر یاری رسانند. اهمیت مفهوم هویت برای درک واقعیت مدرن در چیست؟**

خب به‌گمانم مفهوم هویت را می‌توان از زوایای گوناگون تحلیل کرد یک راه این است که هویت را با خیلی‌ون با خود را جدایین یکی بگیرد. واضح است که در اینگونه یک‌انگاشتن دو مقوله مجزای جزیت (خاص‌بودن) و هویت دشواری‌های چندی وجود دارد. ولی از طرف دیگر، محاسبی هم در اینگونه یک‌انگاشتن هست، زیرا مسلم است که مساله اصلی در سیاست مفصل‌بندی عام است و مفصل‌بندی عام باید در پی منوقه هویت تنگیه کند. پس مساله هویت در جهان امروز به این شیوه ظاهر می‌شود. این مساله می‌تواند با گستره متنوعی از پسی‌منه‌های فکری ارتباط یابد ولی به‌گمانم نکته اساسی این است که در حال حاضر هیچ شکل واضحی از کلیت نمی‌تواند جایگزین مفهوم هویت شود.

**در کتاب اول‌تان «سیاست و ایدئولوژی در نظریه مارکسیستی»، در سال ۱۹۷۷ هدف بدیده پوپولیسم بحث کردید. در سال ۲۰۰۵ شما کتاب «دربواره عقل پوپولیستی» را منتشر کردید که باز هم بر پوپولیسم متمرکز بود. به‌نظر می‌رسد پوپولیسم در کانون علایق شماست. پوپولیسم در قیاس با دیگر مفصل‌بندی‌ها مفصل‌بندی جامع‌تری است زیرا از طرفی، «مردم» گرداگرد آن را شکل می‌دهند و از طرف دیگر در تقابل با هر چیز ضدپوپولیستی قرار می‌گیرد. در مورد کشوری که حزبی پوپولیستی بر آن حکومت می‌کند چه می‌توان درباره هویت سیاسی مردم گفت؟ سوژگی مردمی چگونه شکل گرفته؟ آیا می‌توان در خصوص پوپولیسم وجود بالفعل (دوفاکتو) یک خط‌فاصل را زیر سوال برد که دو زنجیره هموارز و متخاصم را از هم جدا می‌کند؟**

به‌نظرم باید با یک تمایز سنتی صحبت کنیم: تمایز میان پوپولوس (اجتماع) و پلبز (عوام‌الناس). پوپولوس کلیت اجتماع است. پلبز کسی‌اند که در قدر هرم جامعه بسر می‌برند. یکی از ویژگی‌های بسیج عوام این است که آنها از سویی یک ناتمامیت مشخص دون اجتماع‌اند و از سوی دیگر می‌گویند کلیت اجتماع را عرضه کنند. پس این تمایز نکته محوری این تحلیل‌هاست. از طرفی، هر مفهوم کلیت اجتماع است. از طرف دیگر، مردم کسانی‌اند که در انتهای هرم جامعه قرار دارند و کلیت شهر را زیر سوال می‌برند. خصلت ویژه پوپولیسم این است که شما همواره یک عوام‌الناس دارید. آنها که در قعر هرم جامعه هستند، ولی با این‌حال خود را در مقام

> کلاکلائو و موفه در کتاب «هژمونی و استراتژی سوسیالیستی» که همراه شانتال موفه نوشته‌اند، تلاش کرده‌اند هم نظریه مارکسیستی و هم تفکر لیبرال‌دموکراتیک را واسازی کنید تا هر دو را به‌گونه‌ای از نو تفسیر کنید که بتوانند به فهم جامع‌تری از سیاست معاصر یاری رسانند. اهمیت مفهوم هویت برای درک واقعیت مدرن در چیست؟

تجسم کلیت اجتماع عرضه می‌کنند.

**آندرآس یاپاندرو نوفیع خطمشی پوپولیستی در پیش گرفت تا اکثریت مردم یونان را جذب کند. ولی همین جزیره، ۳۰۰سال بعد، تحت رهبری کوستاس سیمیتیس خط‌مشی تهاجم‌آلودی اتخاذ کرد. چگونه می‌توان از نظر علمی این چرخش عقاید را در شکل‌ها و اختلاف‌های یک حزب سیاسی واحد توضیح داد؟**

نمی‌دانم چطور به سوال‌تان درباره این مورد خاص و یونان جواب دهم ولی می‌توانم به موضوع عامی که شما پیش کشیدید پاسخ دهم. پوپولیسم جزیری است که از منظر یک رهبری سنتی، برای مدتی به‌عنوان روش تسخیر قدرت کار می‌کند. ولی از طرف دیگر، نمی‌توان یک پوپولیسم دایمی داشت که همیشه خدا بر مبنای تقابل شکل بگیرد. بلاخره یک‌جا شما مجبور می‌شوید به سمت یک خط‌مشی نهادینه‌تر حرکت کنید برای مثال در آرژانتین، در ابتدای روند پوپولیسم با سیمای دیکتاتوریالسوس با این جلمکان، روبه‌رو بودیم؛ «سن‌کولوت‌های آرژانتینی در آن مقطع آنها مظهر مقابله تمام‌عیار با دارودسته حاکم بودند. اما بعدها در تاریخ پوپولیسم شاهد گذار از این مرحله به ایجاد اجتماع سامان‌یافته نامیده می‌شود. بودیم؛ آن‌هم در مقطعی که پوپولیسم باید به اشکالی از نهادینه‌شدن دست می‌یافت. پس به‌نظرم نباید پوپولیسم را در تقابل با نهادگرایی قرار داد. آن‌هم به‌عنوان دو منطقی که کاملاً با یکدیگر در تضادند. این دو مظهر لحظه‌ها یا مقاطع متفاوتی در یک فرآیند سیاسی هستند. پس می‌بینید هیچوقت نمی‌شود آندرآس بدون سیمیتیس داشت. هر دو به یکدیگر نیاز دارند به یک معنی، ساختار یک حزب واحد می‌تواند در این دو جنبه بازتاب یابد.

**شما یک جورهایی پوپولیسم را با دموکراسی رادیکال یکی گرفتید. تا چه حد این دو با یکدیگر مطابقت دارند؟**

فکر می‌کنم کاملاً مطابقت ندارد. زیرا منظور من از دموکراسی رادیکال به یک نظام سیاسی بلکه گسترش زنجیره هموارزی است فراتر از مرزهایی که یک نظام سیاسی مشخص تعریف کرده. پس شما می‌توانید دموکراسی را به این معنا از طریق هموارزی‌ها رادیکال کنید ولی این درست همان ساختن یک هویت مردمی است. زیرا هویت مردمی از طریق زنجیره هموارزی ساخته می‌شود. قرائتی از این حرف هست که کاملاً غلط است. مثلاً قرائت ژیژک که می‌گوید اخیراً، من در پوپولیسم موافقم ولی با دموکراسی رادیکال نه. این حرف یعنی او اصلاً نفهمیده مفهوم دموکراسی رادیکال چه چیزهایی را دربر دارد. چون صرفاً فکر می‌کند دموکراسی رادیکال نوعی لیبرال دموکراسی دست‌چپی نهاد گرایانه است ولی اشکال خیلی بیشتری از دموکراسی رادیکال هست که ارتباطی به دموکراسی رادیکال ندارد.

**مفهوم «تخاصم» (آنتاگونیسم) که در زمینه «دموکراسی رادیکال»**

> دموکراسی رادیکال نه یک نظام سیاسی بلکه گسترش زنجیره هموارزی است فراتر از مرزهایی که یک نظام سیاسی مشخص تعریف کرده. شما می‌توانید دموکراسی را به این معنا از طریق هموارزی‌ها رادیکال کنید ولی این درست مردمی است که هویت مردمی از طریق زنجیره هموارزی ساخته می‌شود

بررسی دیدگاه «سایمون کریچلی» در خصوص مفهوم هژمونی

# هژمونی؛ فن حکومت‌کردن فرودستان

یوریا شیبانی‌راد

سایمون کریچلی در کتاب «درخواست نامتناهی» به بررسی مفهوم هژمونی پرداخته و آن را برای پرساختن سوژه سیاست لازم می‌داند. از نظر کریچلی نباید حقیقت آثار مارکس را از نظر دور داشت که همانا عبارت است از: تشخیص از بیچون غیراحساباتی، غیرماقتنیک و ضمحافظه‌کارانه بیماری سرمایه‌داری. او معتقد است به قدرت جهاگانسته سرمایه‌داری باید آری گفت، نه اینکه با بیش‌گرفتن نوعی مشی ضدسرمایه‌دارانه رمانتیک و نهایتاً ارتجاعی و روسویی در برابر آن مقاومت کرد. برعکس، هرچه بستری که سرمایه‌داری بر آن عمل می‌کند بیشتر جلاجوا شود، کمتر می‌توانند بر چارچوب مناسبات سیاسی و اجتماعی به اصطلاح طبیعی و ثابت‌اند بکند. برند. جابه‌جایی‌هایی که سرمایه‌داری دامن می‌زند، با تخریب بی‌حمله پیوندهای سنتی، تعلقات محلی، ساختارهای خویشاوندی و خانوادگی که طبیعی قلمداد می‌شدند، پیشاپندی‌بودن زندگی اجتماعی و به عبارتی خصلت برساختنی‌بودن آن را به مفصل‌بندی سیاسی آن را برملا می‌کند. به نظر کریچلی، این آن لحظه‌ای است که لاکلائو، به تأسی از گرامشی، مفهوم هژمونی را در باب امر طبیعی زنده شد و جلجه‌ایی نلشی از سرمایه‌داری برده از این تصور برداشت که آنچه تاکنون امر طبیعی قلمداد می‌شده مورد صورت‌بندی‌های پیشاپندی و برساخته است؛ وقتی برای منال آزادی، به تجربه منزلول عدم امنیت تبدیل می‌شود، وقتی که آدمی خوش را در بازار کار می‌فروشد، آنگاه تنها ملاکی که هویت‌های سیاسی را به هم می‌چسباند پیوندی هژمونیک است.

در آغاز، هژمونی به معنای رهبری اتلافی طبقاتی بود. نمونه‌ی آن، انقلاب‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ در روسیه است. آنجا که پولتاریا هژمونیک می‌شود، با این حل، این انتلاف به انتلافی اقتصادی بلکه برساخته نظامی از اتلاف‌های سیاسی است. همان که لاکلائو، «زنجیره هوارزی» می‌خواند. فلسفه‌ای که هم برنامه است برای مارکسیسم (در یادداشت‌های زندان) و هم نقدی از مارکسیسم دال بر اینکه مارکسیسم نباید خود را به عنوان نظریه‌ای انتزاعی عرضه کند، بلکه باید وارد حیطه عقل سلیم شود و به توده خود آن را شکل دهد. مفهوم برساختن زنجیره‌های هوارزی، زنجیره‌های اتلاف سیاسی میان گروه‌های غالبا ناهمگن است. که بر صورت‌های محلی، وضعیت‌مند و رخداده توده مردم استوار است. گرامشی می‌نویسد: «گروه هژمونی فیری سیاسی-اخلاقی است. باید اقتصادی هم باشد».

به نظر کریچلی، جابه‌جایی‌های همواره گسترنده سرمایه‌داری بین‌آریبش وحشی و جهان‌گیر، متضمن بدبینی سیاسی نیست. آنگونه که آدورنو یا هابرگر بر این باورند. برعکس، این جابه‌جایی‌ها می‌تواند (کریچلی در فعل «می‌تواند» تاکید می‌کند زیرا هیچ ضرورتی در این عملیات وجود ندارد و هیچ نیازی هم به هیچ‌گونه عمل الهی سیاسی یا فلسفه تاریخ نیست) پیوند بخورد به طهور طبیعی از نظام‌های سلامت سیاسی بدیل که در نقابل با سرمایه‌داری قرار دارند بنابراین همان‌طور که لاکلائو می‌گوید شرط یک سنتزسازی جدید و یک خوش‌بینی جدیداند. لاکلائو می‌نویسد: «تکه‌تکه‌شدن و محدودکردن فزاینده کنشگران اجتماعی با تکثیر جابه‌جایی‌های که سرمایه‌داری نابسامان/ به‌وجود آورده مرتبط است. از اینجا نتیجه می‌گیریم که حوزه‌های بیشتر و بیشتری از زندگی اجتماعی باید محصول آن صورت‌های سیاسی شوند که کارشان بازسازی و تنظیم مجدد است».

از نظر کریچلی فقر رادیکال و جمع‌ساموش‌کننده‌ای که در اینجا یافت می‌شود، هم‌دستی نیروی جاهجاگشته سرمایه‌داری با تکثیر کنشگران اجتماعی و بنابراین، تکثیر امکان سیاسی است. این هم‌دستی می‌تواند به ظهور یک چپ بدیل منجر شود، اما این یک عملیات هژمونیک است، قسمی برساختن است، کاری است سیاسی که باید انجام شود. همه اینها استلزامات مهمی برای تفکر ما در خصوص سوژه است.

در واقع به نظر کریچلی، عمل گردهم‌آمدن سوژه سیاسی همان لحظه هژمونی است. اگر بخواهیم باز هم دقیق‌تر بگوییم، به تأسی از تفکر قلق به کثرت کنشگران به اینکه هژمونی همانا، جیسا مساله بر سر ایلغ ناهماپی است برای وضعیت‌های خاص که سیاست بتواند هژمونی خود را حول آن حاکم کند و سپس آن ناهم‌ا در قالب قسمی انجمن جبهه مشترک، یا ارائه جمعی گرد‌آورد. منطق تلاقی‌زای سیاسی و جنبش‌های نوظهور اجتماعی مفهوم «مازاد» امر اجتماعی قلمداد می‌شوند که در نقطه مقابل ساختارهای عقلانی و سازمان‌یافته جامعه، با به عبارت دیگر همان «ظهر» اجتماعی قرار دارند. «مازاد» در اینجا استعاره‌ای است که نقدی دریایی بر منطق مکمل‌ودگی را به میدان فراخوانده و تلقی ما را نسبت به این امر تغییر دهد. این تغییر، تشخیص جایگاه نظری تکثرگرایی دموکراتیک رادیکال از طریق قیاس رویکرد لاکلائو و موفه با نگرش‌های لیبرال‌دموکرات، نومحافظه‌کار و سوسیالیستی و همچنین واکاوی برجسته‌ترین درونمایه آثار آنان که همانا انقلاب دموکراتیک به‌مثابه نیرویی برآشوبنده است. محاکی برای تفهیم دموکراتیزاسیون، آن هم به‌مثابه مجموعه‌ای از اصلاحات سطحی، بلکه در مقام مبارزه برای نهادینه‌سازی انگاره‌ای رادیکال، متکثر و دموکراتیک فراهم می‌آورد.

پرسیس

زمینه‌های تاریخی نقد ذات‌گرایی مارکسیستی

# چرا باید «لاکلائو» خواند؟

ترجمه: نوید نزهت

**آنچه در پی می‌آید خلاصه‌ای از مقدمه کتاب آتا مارای‌اسمیت، درباره لاکلائو و موفه است که انتشارات راتلج چاپ اول آن را در سال ۱۹۹۸ منتشر کرد. این کتاب در پنج‌فصل به شرح دیدگاه‌های این دو متفکر می‌پردازد:**

اثر لاکلائو و موفه را باید به‌عنوان نقطه سیالی خواند، به‌عنوان مداخله‌ای در وضعیت‌های انضمامی تاریخی نه فعالیت فکری انتزاعی. این دو مقدمه کتاب «هژمونی و استراتژی سوسیالیستی»، حدود دو تغیر نقد خود بر ذات‌گرایی مارکسیستی را با رجاع به بحران‌های راهبردی و نظری سنت چپ تعیین می‌کند. آنان بخوبی به این موضوع اشاره دارند که به وقت نگارش کتاب در اوایل دهه ۵۰ میلادی، نیروهای سنتی چپ در اروپای‌غربی از لحاظ سیاسی چیگرا و جنبش اتحادیه‌های کارگری، به میزان قابل‌ملاحظه‌ای تضعیف شده و خاکریزها را یک‌به‌یک به نیروهای راستگرایی تسلیم می‌کردند که در آن دوران مشروعیتی بیش از پیش یافته بودند. همزمان با این تحولات یک توجه جنبش‌هایی جدید و رقابت جدید به مسائل دیگر، از جمله نژاد، جنسیت و عقلانی، آغاز شده بود. بدین‌ترتیب، مسائل تمامی آن چیزی است که امروز نیازمند انجام آن هستیم چنین تجزیه و تحلیلی معمولا مفاهیمی کلیدی همچون لیبرالیسم اقتصادی و دموکراسی لیبرال را درهم می‌آمیزد با همان تفاسیر، بازبینی استدلال‌های کلاسیک سوسیالیستی و دموکراتیک در باب پیوند میان دموکراتیزاسیون و مبارزه علیه سرمایه‌داری طبعا همان مفاهیم اساسی هستند که اساسا معنای اصلی سیاست چپ‌گرایانه را از نو تعریف کردند.

در دو قرن زمان، وقوع رویدادهای متعددی چون فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان سیطره امپریالیستی آن بر اروپای‌شرقی، اتحاد آلمان‌شرقی و غربی، تجزیه یوگسلاوی و جنگ در بوسنی چالش‌هایی به مراتب بزرگتر پیشاروی اندیشه چپ سنتی قرار داده است. درست هنگامی که شکاف میان غنی و فقیر به طور چشمگیری افزایش یافته و اتوبه معترضان در اینکه المان و فرانسه مخالفت خود را با اجرای سیاست‌های همسو با پیمان اتحادیه اروپا و کاهش حقوق بازنشستگی و خدمات عمومی اعلام داشته‌اند، دولت رفاه و جنبش اتحادیه‌های کارگری مورد هجوم بی‌وقفه کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه قرار گرفته‌اند. از سوی دیگر، تخاصمات قومی و نژادی که حتی در همان اوایل دهه ۸۰ میلادی نیز آشکارا به چشم می‌آمدند در دهه‌های بعد شدتی فزاینده یافته‌اند. اجدای دوباره چنین آنتاگونیسم‌های هویت‌محوری را نمی‌توان به‌سادگی و تحت لوای «بازگشت امر باستانی» نادیده گرفت یا به‌مثابه انحرافی موقع از آن مسیر پیوسته‌ای دانست که عاقبت به رفع پیروزمندانه هرگونه تضاد سیاسی از جانب لیبرال‌دموکراسی می‌انجامد. گذشته از اینها، سهم کمونی زنان از جمعیت فقرا تقریبا در تمامی اقتصادهایی که به سمت خوش‌بختی پیش می‌روند، بیش از آن میزانی است که در همین یک دهه پیش به خود اختصاص می‌دادند. بحران‌های بدهی و ارزی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته نیز دستاوری در جهت توجه آن دست اقدامات سختگیرانه ریاضی و سیاست‌های معطوف به «تجارت آزاد» فراهم می‌آورند که به نوبه خود نزول استانداردهای عمومی زندگی و تشدید روزافزون چرخه‌های محرومیت و خشونت را در پی دارند.

تحولات دهه‌های دیگری نیز در این مدت عرصه سیاسی را دستخوش دگرگونی‌های پیچیده قرار داده است. از سویی شاهد گشتار تبار آن‌من در چین، شکست ساندینیست‌ها در نیکاراگوئه، انقلاب زاپاتیست‌ها در مکزیک و نسل‌کشی در روآندا بوده‌ایم و از طرفی دیگر، تغییر رویه‌های اقتصادی در کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه را به نظاره نشسته‌ایم که از رهگذر جهانی‌سازی تولید، صنعت‌زدایی، مهاجرت‌زدایی و جایگزینی کارگران اتحادیه با غیر آن، ماهیت سازمان‌دهی اتحادیه‌های کارگری که بنیان قوقرات سنتی اپوزیسیون چیگراست، به شکلی بنیادین دگرگون کرده است. تشکیلات جدید سیاسی همچون گروه‌های اتلافی مبارزه علیه جهانی‌شدن بزرگی همچون رورتی بر این باورند که گسترش جماعت «ما لیبرال‌ها» به فراخور وضعیت اروپای مورد جرح و تعدیل قلاق باقوه رفاهی، مانعی ندارد. این گفتمان، بحرانی آشکار را به ارمغان آورده است. این گفتمان، بحر